



عادل شهید همه است

گفت‌وگوی «جوان» با همسر مداح شهید عادل رضایی از شهدای حادثه تروریستی گلزار شهدای کرمان

رزق شهادت را از روضه‌هایش گرفت

صغری خیل فرهنگ

شهید عادل رضایی آخرین مداحی خود را تنها چند ساعت قبل از شهادت در وصف حضرت زهرا(س) در گلزار شهدا خواند. مداحی هایش در کرمان و رفسنجان همیشه مورد توجه عاشقان اهل بیت(ع) بود و مجلسی گرم و پرشور داشت. او از کودکی وارد مداحی شد و در مناسبت‌ها از جمله ایام محرم و صفر و ماه رمضان نوحه‌خوانی و مرتبه‌سرای می کرد. این شهید تا صبح روز شهادت، در حال انجام مراسم مذهبی و مداحی در گلزار شهدا بود. او خادم‌الرضا و از خادم‌ساران حرم رضوی نیز بود. روضه شهید رضایی در روز ۱۳ دی ماه ۱۴۰۲ بسیار جانسوز بود و چه زیبا خدا سوز دلش را شنید و شهدا آیین گوی دعایش شدند. او در آخرین روضه‌اش در میان زائران حاج قاسم اینگونه می‌خواند: همیشه به آقایم گفتیم، من که خودم را خوب می‌شناسم، من که به درد شهادت نمی‌خورم، آقا جان یک مرگی رقم بزنی، بفهمم نوکر تو بودیم! ننگ فلاتی تصادف کرد، زشته بکن نوکر امام حسین(ع) تصادف کرد، نوکر یابد رنگ و بویی از اربایش داشته باشد... مهدی به صدیقی، همسر شهید از سیره و سبک زندگی شهیدش می‌گوید.



حسین عزیزی | ایبرنا

اینجا نیا!

روایت‌های مهدی صدیقی به روز حادثه بر می‌گردد و می‌گوید: روز ۱۳ دی ماه سال ۱۴۰۲ تجمع خادم‌یاران حرم رضوی بود. من و عادل که هر دو خادم‌یار حرم امام رضا(ع) هستیم، به گلزار شهدا رفتیم. او برنامه‌اش را در گلزار اجرا کرد. آن روز حالش هم خوب نبود، هم‌ماش می‌گفت من حالم خوب نیست، اما قول داده‌ام که برای برگزاری مراسم حضور داشته باشم. عادل به مادرش قول داده بود که او را هم برای دیدن حال و هوای معنوی زائران و مراسم به گلزار بیاورد. ظهر شهادت، یعنی روز ۱۳ دی ماه ساعت ۱۳:۳۰ بود، به مادرش گفتم که به دنبال شان می‌روم، مادرش مخالفت کرد و گفت: نه عادل جان نیا، مادری، شما آنجا کار دارید، وقت نمی‌کنید. عادل به مادرش گفتم: آماده شوید من می‌آیم، من هم همراهش رفتم. چون کارت تردد داشت من را همراه خودش برد و در چهارراه شهید یوسف الهی پیاده کرد که من به موکب بروم و او به دنبال مادرش برود. مادر موکب بودیم که همانجا اول صورت گرفت و همان لحظه با خودم گفتم عادل از محوطه خارج شده بعد از انفجار اوضاع و احوال آنجا به هم ریخته بود. ما که در صحنه بودیم، مردم را آرام می‌کردیم و به زائران آرامش می‌دادیم. همان طور که میان مردم بودم، گوشی به دست داشتم و دائم شماره عادل می‌گرفتم تا به او خبر سلامتی خودم را بدهم. با خودم گفتم، او حالا با شنیدن خبر انفجار نگران شده است. شماره را گرفتم. عادل جواب داد، سلام و خسته بودم. گفتم کجا هستید؟ ما حالمان خوب است! اینجا از دند. شما دیگر به گلزار برنگرد. اینجا نیا! این آخرین صحبت‌های من و عادل بود تا اینکه انفجار دوم اتفاق افتاد. گویا لحظاتی قبل از انفجار دوم، عادل ماشین را کنار خیابان پارک می‌کند و همین که از ماشینش فاصله می‌گیرد، انفجار دوم اتفاق می‌افتد. عادل مجروح می‌شود و دوستش که همراهش بود، عادل را به بیمارستان می‌رساند اما همسر در اتاق عمل به شهادت می‌رسد.

از دخترک بابایی اش دل کند!

همسرانه‌هایش به روایت شهادت می‌رسد؛ به لحظاتی که سخت دلنگش می‌کند: بعد از انفجار دوم، چند پاری با عادل تماس گرفتیم، او پاسخ نداد. با خودم گفتم قطعاً عادل هم آمده و در این شرایط در حال امداد رسانی به بچه‌های خادم است. اصلاً فکرش را نمی‌کردم که او خانواده را به خانه رسانده و برگشته و در انفجار دوم مجروح شده است.

تقریباً غروب بود. مادر موکب بودیم که تماس‌هایم شروع شد. همه تماس می‌گرفتند و عادل را می‌پرسیدند و سرفاش را می‌گرفتند. هم در آخرین تماس و صحبت با عادل و سلامتی اش برای شان می‌گفتم. اما کمی بعد متوجه شدم حتماً برای عادل اتفاقی افتاده که همه جوانی حالش شده‌اند. نهایتاً خبر مجروحیت همسر را به من دادند و من برای پیدا کردن او راهی بیمارستان شدم. حدوداً به پنج بیمارستان رفتم و به دنبال عادل گشتم. بعد هم برادرم رنگ زد و گفت: خودتان را برسان بیمارستان افضلی بور، جرح‌ها بعد از انفجار در بیمارستان افضلی بور شد. من یک لحظه فکر می‌کنم به شهادت او نرفتم. با خودم گفتم مجروح شده و خوب می‌شود. وارد بیمارستان افضلی بور شدم. آنجا متوجه شهادت عادل شدم. آخرهای شب با پایکر همسر شهید ملاقات کردم. شکی نیست که شهدا انتخاب شده‌اند. شهادت رزقی بود که در مسیر حاج‌قاسم نصب عادل شد. اما به نظر عادل دل کنده بود. از هر آنچه تعلق دنیایی بود، از هر آنچه برایش دلگسستی و وابستگی می‌آورد، سخت بود، خیلی سخت که از یک دختر ۷۵ ساله دل بکنی، از شیرین زبانی هایش، از دختری که بابایی است.

بکشید ما را، عاشق شهادت می‌شویم

همسر شهید در پایان از شکوه حضور زائران مکتب سلیمانی گفت تا رسید به ساعات بعد از حادثه تروریستی. او از مردمی گفت که همیشه خالق حماسه‌اند. مردم در مسیر گلزار شهدا صحنه‌های بسیار زیبایی خلق کردند. این پیام‌روی همه ذهن‌ها را به سمت پیام‌روی کرمان (امام حسین(ع) می‌کشاند. این عشق درونی نسبت به مکتب حاج‌قاسم است. من این عشق را تنها منحصر به مردم ایران نمی‌دانم. در این چهار سال، از سر تا سر جهان به زیارت حاج‌قاسم آمده‌اند. این حوادث عشق بین مردم و شهدا را چند برابر می‌کند. روز حادثه، دقیقاً چند ساعت بعد از انفجار، مردم و خادمان خیابان‌ها را شستند و موکب‌ها کارهای شان را مجدداً آغاز کردند و زائران دوباره راهی مسیر گلزار شهدا شدند. خودم فردای همان روز از آن خیابان عبور کردم، باورتان نمی‌شود که چه جمعیتی در آن مسیر بود. من با دیدن این صحنه فقط گفتم الحمدلله. این همان مسیری بود که روز قبل در آن دو انفجار اتفاق افتاده بود و مردم به خاک و خون کشیده شده بودند اما باز هم همین مردم حماسه آفریدند. دشمنان ما نمی‌دانند، ملت‌ی که شهادت دارد، هر روز بیدارتر می‌شود و دشمنان ما این را نمی‌فهمند. شقاوت و بی‌بایدی زن و بچه و مردم را به شهادت برسانید، مردم را بیدار می‌کنید هر چه بیشتر ما را بکشید، ما بیشتر عاشق شهادت می‌شویم.

آمین گویان شهادت

او از دعای شهادت در حق همسرش می‌گوید: من برای شهادت عادل دعا می‌کردم. می‌گفتم که ان‌شاءالله بعد از ۱۲۰ سال، از خدا می‌خواستم مرگش، مرگ با عزت و همراه با عاقبت‌بخیری باشد، ولی اصلاً فکرش را هم نمی‌کردم. اینقدر زود خدا خیردارش شود. همیشه فکر می‌کردم تا شهادتش وقت زیادی مانده شهادت دعای همیشه‌اش بود. جلسات روضه و مداحی اش را با همین دعا به پایان می‌رساند. همسر به شهید توسل می‌کرد و هر آنچه می‌خواست از آنها می‌گرفت. عادل از شهید خیلی چیزها گرفت. برای ما شهید زنده‌اند و در میان‌مان زندگی می‌کنند. باید به این درک برسیم که آنها زنده‌اند. ما با توسل به شهید می‌توانیم به آنچه می‌خواهیم دست پیدا کنیم. می‌توانیم آنها را واسطه خیر حوائج خود قرار دهیم. عادل اینگونه بود. او خیلی از حوائجش را از شهید لنگری‌زاده گرفت، از بسیاری از شهدا... قطعاً شهدا آمین‌گوی دعای شهادتش بودند.



گلزار به وقت «یک‌ویست»

او در ادامه به کارهای فرهنگی و جهادی شهید رضایی اشاره می‌کند و می‌گوید: ما در این چهار سال در ایام شهادت حاج‌قاسم، عادل را در خانه نمی‌دیدیم. او چند روز قبل و بعد از سالگرد در کرمان و شهرستان‌ها و در برنامه‌های گلزار حضور داشت. عادل در این چهار سال مرتب از مجاهدت‌های حاج‌قاسم می‌گفت و از غیرتش می‌خواند. او از خاطرات حاج‌قاسم روایت و کتاب‌های مربوط به ایشان را مطالعه می‌کرد. در برنامه «یک‌ویست» که همان روزهای ابتدایی شهادت حاج‌قاسم برنامه‌ریزی شد، حضوری فعال داشت، اگر اشتباه نکنم اولین برنامه را عادل اجرا کرد. ما آن شب در گلزار شهدا همراهش بودیم و حال و هوای خوبی در آنجا برپا بود؛ برنامه‌ای که بعدها تداوم پیدا کرد و الحمدلله امروز یکی از برنامه‌های خوب گلزار شهداست. برنامه «یک‌ویست» برای همیشه به یادگار ماند.

اواز رفتن و شهادتش می‌گفت و من...

روایت‌های امروز همسر شهید خیر از شهادتی می‌دهد که گویا نویسد پیش تر به گوش شهید عادل رضایی رسیده بود. همسرش اینگونه ادامه می‌دهد: حال و هوای عادل در روزهای قبل از شهادت عجیب بود. من حرف‌هایش را به شوخی می‌گفتم، اما گویا او از شهادتش خبر داشت. قرار بود بعد از برگزاری مراسم چهارمین سالروز شهادت حاج‌قاسم، عادل برای زیارت به کربلا برود. او تقریباً دو هفته قبل از این اتفاق به من می‌گفت: خانم این کربلا آخرین سفر من است. من دیگر بر نمی‌گردم. مدیونم هستی که پیگر مرا از کربلا برگردانی! من به گمان شوخی‌های همیشگی که باهم داشتم، این صحبت‌هایش را به شوخی گرفتم و خندیدم، اما او می‌گفت: باشد بخندای قبل از شهادت هم می‌گفت: من تا شهادت حاجی کار می‌کنم! من اصلاً نمی‌دانستم که قرار است چه اتفاقی برایش بیفتد؟! شب قبل از حادثه تروریستی کرمان، در موکب مشغول خادمی بودیم. همسر حال خاصی داشت، یک نورانیت و برق خاص و عجیبی در چشمانش بود. نمی‌دانستم فردا دیگر او کنار من نخواهد بود.

مرد رؤیاهای من!

برایش سخت بود از همسر شهیدش عادل رضایی روایت کند، اما همراهی ام کرد. مهدی صدیقی از آشنایی اش با شهید اینگونه روایت می‌کند: عادل متولد سال ۱۳۶۲ رفسنجان بود. خانواده او چند سالی را در سرچشمه رفسنجان زندگی کردند و بعد به کرمان آمدند. من دو سالی از عادل کوچک‌تر هستم و به واسطه معرفی یکی از استادان حوزه با او آشنا شدم و بعد از تحقیقات و اطمینان از خلیقتش به خواستگاری اش پاسخ مثبت دادم. او همان کسی بود که همیشه به عنوان همسر آینده در ذهنم داشتم. من و عادل ۱۵ سال با عشق در کنار هم زندگی کردیم و ما حاصل زندگی مان تولد سه فرزند است: آقا محمدهادی ۱۴ سال، آقا محمدحسن ۱۰ سال و زهرا خانم ۵/۳ سال دارد.

مرد معنای واقعی کلمه عاشق

اهل بیت(ع) بود. او ارادت زیادی به حضرت زهرا(س) و حضرت رقیه(س) داشت. بعد از شهادتش به او لقب «شهید محبوب» دادند و بقیق او لایق این عنوان بود. عادل بسیار کنیند از داشتنی و مهربانی اش برای تان حالا بخواهم از او برای تان تعریف کنم، نه شما از هر کسی که با او نشست و برخاست داشته‌است، سؤال کنید از محبت و مهربانی اش برای تان خاطرات زیادی روایت خواهد کرد، حتی بچه‌ها هم وقتی یکی دو بار با او بر خورد می‌کردند، جذبش می‌شدند. عادل هوای خانواده‌اش را داشت و بسیار با معرفت بود. او خوش خلق و خوش بر خورد بود. همه این صوبی‌هاست که دل من و همه اطرافیانش را در فراموشی می‌سوزاند.

یکی از بارزترین شاخصه‌های اخلاقی آقا عادل که باید به آن اشاره کنم، اخلاصش بود. او فقط برای خدا کار می‌کرد. اهل کار خیر بود و ما از برخی از امورات خیرش بی‌اطلاع بودیم. اما حالا بعد از شهادتش از کارهایی که عادل انجام داده بود باخبر می‌شویم. او تمام کارهایش برای رضای خدا بود. خدا هم کارهایش را دید و او را به جایی رساند که آرزویش را داشت. خدا نتیجه خوبی‌ها و اخلاص عادل را با شهادت داد.

رنگ و عطر حسینی و شهیدایی

طلب شهادت ذکر همیشگی روضه‌های شهید بود. همسرش در این باره می‌گوید: عادل از مقطع راهنمایی مداحی را شروع کرد و او از همان سنن روضه امام حسین(ع) می‌خواند و متوسل به اهل بیت(ع) بود. قطعاً کسی که سال‌ها در این راه پایدی باشد، باید در خط الهی و معنوی قدم بردارد. چطور می‌توان در این درگاه بود و مرگی تعزمتند را طلب نکرد؟! آرزوی همسرم مرگ با عزت بود. او در روز شهادتش مداحی کرد و در آخرین مداحی اش گفت: همیشه به آقایم گفته‌ام، من که خودم را خوب می‌شناسم، من که به درد شهادت نمی‌خورم، آقا جان یک مرگی رقم بزنی، بفهمم نوکر تو بودیم! ننگ فلاتی تصادف کرد، زشته بکن نوکر امام حسین(ع) تصادف کرد، نوکر یابد رنگ و بویی از اربایش داشته باشد... عادل ارادت زیادی به شهید داشت. او به عشق شهید در مراسم و یادواره شهدا در اکثر مناطق و شهرستان‌های استان شرکت و مراسم‌های شهدا را با شکوه هر چه بهتر تمام‌تر برگزار می‌کرد. گاهی من به خاطر طولانی بودن مسیری که برای شرکت در مراسم شهید طی می‌کرد، گلابی می‌کردم و از او بی‌پایه می‌گرفتم، اما او می‌گفت: خانم تجلیل از یاد و نام شهید است، برای شهیداست. من دیگر حرفی نمی‌زدم و سکوت می‌کردم، چون بر این باور بودیم که زنده نگه داشتن یاد و نام شهدا کمتر از شهادت نیست.

و شهید شد!

و شنیدن خبر شهادت فرمانده برای شهید عادل رضایی چنان سخت بود که دیگر قادر است نکر. همسرش می‌گوید: معمولاً روزهای جمعه به خاطر شرکت در دعای نذبه منزل نبود. اما روز ۱۳ دی ماه سال ۱۳۹۸ عادل برنامه‌ای نداشت و در خانه بود. پسرم ساعت ۷ صبح تلویزیون را روشن کرد و گفت: مادر زیر نویس تلویزیون را ببین، حاج‌قاسم را به شهادت رسانده‌اند! به تلویزیون نزدیک شدم، همان لحظه عادل از خواب پرید و زیر نویس را خواند. بی‌قرار بود. ۱۰ دقیقه‌ای فقط بر سرش می‌زد و می‌گفت: وای حاجی را شهید کردند و بعد هم برای پیگیری کارها از خانه بیرون رفت.



حاج‌قاسم لله بود

نکته‌ای که من به آن اعتقاد دارم، این است که ما باید برای خدا باشیم. فقط همین! اگر «خدا» را در همه زندگی‌مان در نظر بگیریم، به هدف آفرینش که بندگی خداست، می‌رسیم. حاج‌قاسم همین تفکر را داشت. او لله (برای خدا) بود. سال‌ها مجاهدت کرد و در عرصه‌های مختلف در دوران انقلاب، در دفاع مقدس، در سپاه، در نیروی قدس، در جبهه مقاومت و در همه این روزها، فقط خدا را می‌دید. کار را انجام نمی‌داد که بگویند حاج‌قاسم این کار را کرد. او برای رضای خدا قدم برمی‌داشت و کسی که به خاطر خدا کار کند، خدا می‌داند که چگونه برایش جبران کند. خدا را با شهادت عاقبت‌بخیر کرد. همیشه به چهره حاج‌قاسم به عنوان یک پدر خیلی مهربان و دوست‌داشتنی نگاه می‌کنم. همیشه غصه می‌خورم که چقدر حیف که آدم‌های خوب می‌روند. کاش برای همیشه بین ما بماند، ولی نمی‌شود. شاخصه بارز دیگر سردار سلیمانی مهربانی اش نسبت به فرزندان و خانواده شهدا بود، او اشداء علی القکار و رحما بینهم بود.